

## تحلیل انتقادی استناد به قرآن کریم در اثبات حکم رجم

مهدی یار رحماندوست<sup>۱</sup>

### چکیده

در خلال ادله‌ای که فقهای عظیم الشان شیعه بر اثبات مجازات رجم برای زناکاران محصن و محصنه آورده‌اند، دو مورد یافت می‌شود که این حکم به نحوی مستند به قرآن کریم دانسته شده است. اولی آیه چهل و یکم سوره مبارکه مائده است که به ضمیمه شأن نزول وارده، مؤید حکم رجم دانسته شده است. با بررسی این مطلب به این نتیجه رسیدیم که پذیرش شأن نزول مورد نظر برای این آیه بسیار بعید بوده، دارای اشکالات فراوان است. علاوه بر اینکه دلالت بر مدعا ندارد. مورد دوم ادعای وجود آیه‌ای در قرآن کریم است که صریحاً حکم رجم را بیان نموده، لکن قرائت آن نسخ شده و حکمش باقی است. این سخن اگرچه عجیب است ولی در میان فقهای شیعه قائلان مهمی دارد. بررسی این ادعا، علاوه بر روشن نمودن وجوه بطلان آن، ما را به نتایج قابل تأملی نیز رهنمون می‌شود که باید مورد بررسی عمیق‌تر قرار گیرد. مجموعاً با بطلان این دو ادعا می‌توان چنین نتیجه گرفت که قرآن کریم، اگرچه معلوم نیست آنگونه که منکرین رجم ادعا کرده‌اند دلالتی بر نفی این حکم داشته باشد، لکن دلالتی بر اثبات آن نیز ندارد.

**واژگان کلیدی:** رجم، سنگسار، تفسیر قرآن، آیه رجم.

### مقدمه

حکم رجم همانند بسیاری از دیگر احکام شریعت اسلام از رهگذر احادیث و روایات معصومین اطهار علیهم السلام به اثبات رسیده است. در این میان برخی از فقهای عظام با استناد به برخی روایات، قرآن کریم را نیز مؤید این حکم دانسته‌اند. روشن است که وجود یک حکم در قرآن کریم و حتی وجود ارتباطی همچون ارتباط شأن نزولی میان یک قضیه با آیات قرآن، اهمیت ویژه‌ای به آن می‌دهد. اهمیت بررسی ادعای وجود حکم رجم در قرآن زمانی بیشتر می‌شود که می‌بینیم برخی قائلین به محدود و یا ممنوع بودن مجازات رجم، سکوت یا مخالفت قرآن کریم را مستند خویش قرار داده‌اند.

در این مقاله، با یاری خداوند دو بحث را مطرح نموده‌ایم که اگرچه برخی تفاوت‌های ماهوی در آنها هست، لکن در موضوع نوشتار ما، یعنی در اثبات وجوب سنگسار، نقشی مشابه دارند. اولی شأن نزول آیه 41 سوره مبارکه مائده است که برخی آنرا منطبق بر حکایت رجم دو یهودی زناکار به قضاوت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، و مؤید

1 - دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی از دانشگاه عدالت

حکم رجم دانسته‌اند. و دیگری روایتی است که بیان می‌کند در قرآن کریم آیه‌ای در وجوب رجم بوده است که قرائت آن نسخ شده لکن حکم آن باقی است.

## مبحث اول: شأن نزول آیه 41 سوره مبارکه مائده

برخی از مفسرین معتقدند آیه چهل و یکم سوره مبارکه مائده به ضمیمه شأن نزول وارده، مرتبط و مؤید مجازات سنگسار است. اجمال قضیه آن است که بنابر روایاتی، یهود در مورد زن و مرد یهودی زناکاری داوری را نزد رسول خدا<sup>9</sup> آوردند و حضرت نیز حکم به رجم آن دو داده و این حکم را اجرا نمودند. البته این آیه خود به تنهایی هیچ دلالتی بر حکم رجم ندارد، بلکه آن روایات است که این ارتباط را ایجاد می‌کند و آن قضیه را شأن نزول این آیه معرفی می‌کند.

بیشتر مفسرین داستان حکم پیامبر اکرم<sup>6</sup> به رجم زناکاران یهودی را به عنوان شأن نزول آیه 41 آورده‌اند، لکن وقتی که به آیات بعد می‌نگریم می‌بینیم محتوای آنها لااقل تا آیه 44 کاملاً بهم پیوسته بوده، قابل انطباق با داستان مورد بحث است. بلکه آن قسمت که ارتباط بیشتری با حکایات و شأن نزول مطروحه دارد آیات 42 و 43 سوره مبارکه مائده است. اکنون لازم است متن این آیات منوره را از قرائت کنیم تا موضع بحث و استدلال را مد نظر داشته باشیم:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (41) سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسَخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (42) وَكَيْفَ يَحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (43) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (44)

ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند، تو را غمگین نسازند [چه] از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود، و [چه] از یهودیان: [آنان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بهانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند]، و برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده‌اند، خبرچینی [جاسوسی] می‌کنند، کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند: «اگر این [حکم] به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، پس دوری کنید.» و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود. (41) پذیرا و شنوای دروغ هستند [و] بسیار مال حرام می‌خورند. پس اگر نزد تو آمدند،

[یا] میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی برتاب. و اگر از آنان روی برتابی هرگز زبانی به تو نخواهند رسانید. و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می دارد. (42) و چگونه تو را داور قرار می دهند، با آنکه تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا [آمده] است؟ سپس آنان بعد از این [طلب داوری] پشت می کنند، و [واقعاً] آنان مؤمن نیستند. (43) ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید، و آیات مرا به بهای ناچیزی بفروشید و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافراند. (44)

## تبیین استدلال

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه 41 سوره مائده تحت عنوان "شان نزول"، می نویسد:

«از امام باقر 7 و جماعتی از مفسران است که: زنی شرافتمند از یهود خیبر با مردی از اشراف یهود، زنا کرد. این زنا محصنه بود و یهودیان خیبر از سنگسار کردن ایشان دلخوش نبودند. نوشتند به یهودیان مدینه، که این موضوع را از پیامبر گرامی اسلام سؤال کنند، شاید آن بزرگوار، حکم سنگسار را تغییر دهد. کعب بن اشرف، کعب بن اسید، شعبه بن عمرو، مالک بن صیف، کنانه بن ابی الحقیق و ... خدمت او آمده، عرض کردند: حکم زنای محصنه را برای ما بیان کن. فرمود: آیا بحکم من راضی خواهید شد؟ گفتند: آری.

جبرئیل نازل شد و حکم سنگسار را بیان کرد و پیامبر گرامی، حکم را باطلاع آنها رسانید ولی آنها از قبول آن خودداری کردند.

جبرئیل گفت: ابن صوری را میان خود و ایشان، قرار ده. ضمناً خصوصیات وی را برای پیامبر وصف کرد. پیامبر فرمود: آیا ابن صوری را که ساکن فدک است و مردی سفید رو و یمو و یک چشم است، می شناسید؟ گفتند: آری.

فرمود: او چگونه مردی است در میان شما؟

گفتند: او عالمترین مردی است که در روی زمین باقی مانده و بدستورات دینی موسی آگاه است. فرمود: بدنبال او بفرستید.

آنها شخصی را فرستادند و ابن صوری را بیاورد.

پیامبر گرامی به او فرمود: ترا سوگند می دهم به خدای یکتایی که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و شما را نجات بخشید و آل فرعون را غرق کرد و سایه ابر را بر شما گسترد و ترنجبین و بلدرچین برای شما فرستاد آیا در کتاب شما حکم سنگسار کردن در مورد زنای محصنه، وجود دارد،

گفت: آری. به خدایی که مرا بیاد او افکندی، اگر نمی ترسیدم که خدای تورات مرا بسوزاند، دروغ می گفتم یا مطلب را تغییر می دادم، ولی بگو که این مطلب، در کتاب تو چگونه آمده است؟  
فرمود: هنگامی که چهار شاهد عادل، بر این عمل زشت، گواهی دهند و بگویند که آلت تناسلی مرد را- همچون میل در سر مه دان- دیده اند، سنگسار کردن واجب میشود.

ابن صوری گفت: در تورات نیز خداوند همین طور دستور داده است.  
پیامبر به او فرمود: برای اولین بار چگونه حکم خدا را زیر پا گذاشتید؟  
پاسخ داد: هر گاه بزرگی زنا می کرد، او را وامی گذاردیم و هر گاه بیچاره ای زنا می کرد، حد را بر او جاری می کردیم، سرانجام زنا در میان اشراف شایع شد، تا اینکه پسر عموی پادشاه ما نیز زنا کرد. ما او را سنگسار نکردیم. دیگری زنا کرد. شاه میخواست او را سنگسار کند، قبیله او گفتند: نباید این مرد را سنگسار کنی، جز اینکه نخست پسر عمویت را سنگسار کنی. در این وقت ما جمع شدیم و گفتیم: باید حکمی درست کنیم که پایین تر از سنگسار و در حق شریف و غیر شریف، قابل اجرا باشد. از اینرو قرار بر این شد که زنا کاران را چهل ضربه شلاق بزنیم و رویشان را سیاه کنیم، آن گاه آنها را وارونه سوار بر الاغی کنیم و در شهر بگردانیم.  
یهودیان به ابن صوری گفتند: تو شایسته نیستی که این مطالب را برای او بگویی، لکن چون غایب بودی نخواستیم از تو غیبت کرده باشیم.

ابن صوری گفت: او مرا به تورات سوگند داد و اگر سوگند نداده بود، این مطالب را با او در میان نمی گذاشتم.  
پیامبر دستور داد: آن زن و مرد یهودی اشرافی را در جلو در مسجد، سنگسار کردند و گفت: خدایا، من نخستین کسی هستم که حکم ترا- پس از آنکه یهود از بین برده بودند- زنده کردم.  
از این رو این آیه نازل شد: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مائده، 15) (طبرسی، 1360، ج 7: ص 34).

مرحوم فاضل مقداد، در کنز العرفان - که از معتبرترین کتب در زمینه آیات فقهی است - چهارمین آیه ای که در رابطه با حد زنا ذکر می کند، آیه 41 سوره مبارکه نساء است. ایشان چنین آورده است:

«برخی گفته اند این آیه در مورد یهود خیر نازل شده است در آن هنگام که افرادی را خدمت نبی اکرم 6 فرستاد تا در مورد مرد محصنی که زنا کرده بود پرسند و به فرستادگان نشان گفتند: اگر محمد حکم به تازیانه داد پس او را تبعیت کنید و اگر حکم به رجم داد از او نپذیرید. و این بخاطر آن است که آنها حکم تورات در مورد رجم محصن را تحریف کردند و بجای آن او را 40 تازیانه زده، صورتش را سیاه می کردند و بر روی الاغ او را در شهر می گردانند.» (فاضل مقداد، 1425ق، ج 2: ص 343).

شیخ طوسی؛ آیات بعد را نیز مورد توجه قرار داده و چنین می گوید:

«در مورد قول خداوند که: «و اگر نزد تو آمدند پس میان ایشان حکم کن یا از ایشان روی گردان»؛ ابن عباس و حسن و مجاهد و ابن شهاب می گویند در مورد قضاوت میان یهود در مورد زنا محصن است و در روایت دیگری از ابن عباس و قتاده و ابن زید آمده است که در شأن حکم میان یهود در مورد مقتولی است که از یهود کشته شده بود و هر دو قول را اصحاب ما نقل نموده اند.» (طوسی، بی تا، ج 3: ص 529).

و در مورد عبارت «فیها حکم الله» که در آیه 43 واقع است می گوید:

«در مورد قول خداوند که می فرماید: «فیها حکم الله» ابو علی می گوید: این دلیلی است بر اینکه این حکم نسخ نشده است، چرا که اگر نسخ شده بود دیگر به آن اطلاق «حکم الله» نمی شد، همانطور که به حلیت خمر یا حرمت روز شنبه اطلاق حکم خدا نمی شود. حسن می گوید: یعنی در آن حکم خدا به رجم وجود دارد.» (همان: ص 530).

همچنین ذیل آیه 44 از همین سوره آورده است:

«يَحْكُمُ بَهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» یعنی حکم می کنند به تورات. پیامبرانی که اذعان به حکم خدا داشتند و به آن اقرار کردند و حسن و قتاده و عکرمه و زهری و سدی گفته اند: پیامبر اسلام 6 نیز داخل در آنهاست. بلکه اکثر ایشان گفته اند مقصود از این آیه ایشان است هنگامی که حکم به رجم محصن کرد.» (همان: ص 531).

بهرتر است ابتدا عناصر این استدلال را تفکیک نموده بطور خلاصه بیان کنیم، تا بتوانیم بطور دقیق به بررسی و ارزیابی آنها پردازیم:

الف) حکم شریعت یهود در مورد زناکار محصن، رجم است و این حکم در کتاب آسمانی تورات مذکور است.  
 ب) پیامبر اسلام 6 در مورد دو یهودی زناکار، بر اساس شریعت یهود و با استناد به تورات، حکم به رجم دادند.  
 ج) آیه 41 سوره مبارکه مائده (بلکه چهار آیات 41 تا 44)، در شأن حکم پیامبر گرامی اسلام در مورد دو زناکار یهودی نازل شده است.

د) این آیات نشان می دهد که حکم تورات در مورد رجم زانی محصن در اسلام نیز باقی بوده و نسخ نشده است.

## تأملاتی در استدلال به این آیه

### الف) وجود حکم رجم در تورات

در قاموس کتاب مقدس ذیل لغت سنگسار کردن چنین آمده است:

«سنگسار کردن معروف است و به طوری که در ایام قدیم برای تنبیه مقصرین معمول بود که اگر بالفرض اسم برده نمی شد هر کس می دانست حکم قتل در باره فلانی باید سنگسار کردن باشد؛ چنانکه در سفر لاویان،

فصل 20، شماره 10 مذکور است: «و کسی که با زن غیری زنا کند، یعنی با زن همسایه خود زنا نماید، البته زانی و زانیه کشته شوند.»

در متن کتاب مقدس کنونی یهودیان، سنگسار، هم در مورد زنا محصنه و هم در زنا غیر محصنه پیش بینی شده است. بخش های متعددی از عهد قدیم به این امر اشاره دارد. برای نمونه، در سفر تثئیه چنین آمده است:

«اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند؛ پس بدی را از اسرائیل دور کرده ای. اگر دختر با کراهی به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود، پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت؛ پس بدی را از میان خود دور کرده ای.» (عهد عتیق، سفر تثئیه، فصل 22، شماره های 22 تا 24).

اگرچه این فرازهای تورات حکایت از وجود حکم سنگسار در شریعت یهود می کند لکن وجود این مطلب در تورات کنونی، دلیل قاطعی بر الهی بودن این حکم نیست چرا که به تصریح آیاتی از قرآن کریم، در تورات تحریف صورت گرفته است:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (بقره، 79).

(پس وای بر کسانی که کتاب را با دستهای خود می نویسند. سپس می گویند: این از جانب خداست.)

«و إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ السَّنْتَهِم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذْبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران، 78).

(و از میان آنان [اهل کتاب] گروهی هستند که زبانشان را به [خواندن این] کتاب [تحریف شده] میگردانند تا گمان برید که آن از کتاب [آسمانی] است، با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست. و میگویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست، و بر خدا دروغ می بندند با اینکه می دانند.)

پس اگرچه ممکن است این مواضع از تورات تحریف نشده و این حکم واقعاً در تورات حکم الله بوده باشد، لکن محتمل هست که مجازات رجم نیز از احکامی باشد که توسط ستمگران و قدرتمداران بر کتاب الهی تورات دروغ بسته شده است. خصوصاً که تمامی مواضعی از قرآن کریم که لفظ رجم در آنها قابل حمل بر معنای سنگسار است حاکی از مواقعی است که کافران و جائران، انبیاء و صالحان را تهدید به رجم کرده اند.<sup>2</sup>

## ب) ادعای رجم دو یهودی زناکار به حکم پیامبر اکرم

و اما بنا بر این فرض که حکم تورات، سنگسار زناکار محصن باشد، قضیه حکمیت پیامبر اکرم 6 در مورد دو یهودی زناکار صحّت دارد یا خیر؟

2- در آیات شریفه 91 سوره هود و 20 سوره کهف و 46 سوره مریم و 18 سوره یس و 20 سوره دخان.

آیه الله سید جعفر مرتضی عاملی. در نوشتاری وزین و محققانه در اصل وقوع این قضیه تشکیک می کند. ایشان پس از آنکه آیات 41 تا 50 سوره مبارکه مائده را ذکر می کند می گوید:

«اما داستانی که گفته می شود این آیات به خاطر آن نازل شده اند، متون بسیار متفاوتی دارند که تناقضات آشکاری در آنهاست.» (به نقل از تر کاشوند، 1391: ص 175).

آنگاه ایشان 10 روایت از منابع اهل سنت نقل می کنند که همگی بیانگر همین واقعه هستند و می فرمایند این مطلب نیاز به استدلال و موشکافی چندانی ندارد و مروری سریع بر این روایات کافی است تا اختلافات و تناقضات آشکار آنها را دریابیم و حتی یک فقره از این حکایت نیست که تناقضی میان نقل های آن پیدا نشود و اگر هم بتوانیم میان برخی از آنها جمع کنیم باز هم دهها تناقض دیگر باقی می ماند. سپس 11 مورد از اشکالات این روایات را بر می شمرد.

روایات و نقل هایی که از این حکایت موجود است عمدتاً منقول از اهل سنت و ضعیف یا فاقد سند است. و اما آنچه مرحوم طبرسی در مجمع البیان به نقل از امام باقر 7 ذکر کرده اند نیز در کتب مرجع حدیثی موجود نیست و فاقد سند است. یکی از تناقضاتی که در نقل های این واقعه وجود دارد و مرحوم عاملی نیز بدان اشاره نموده اند اتفاقاً در تنها نقل شیعی و در صدر و ذیل یک روایت موجود است. و آن این است که در این روایت گفته می شود یهودیان خوش نداشتند که آن دو زناکار را رجم کنند و به همین خاطر به پیامبر اکرم 6 رجوع کردند تا شاید حکم ساده تری بدهند و این نشان می دهد که حکم مرسوم ایشان برای زناکار، رجم بوده است؛ لکن در همین روایت آمده است که حکمی که میان ایشان رایج بوده رجم نبوده است و خودشان نیز اظهار می کرده اند که حکم تورات رجم نیست و آنرا نمی پذیرفتند و پس از آنکه پیامبر به یاری فرشته وحی وجود آن در تورات را اثبات نمودند، آنها مجبور به اجرای آن شدند. آنگاه پیامبر فرمودند: خدایا، من نخستین کسی هستم که حکم تو را - پس از آنکه یهود از بین برده بودند - زنده کردم.

### ج) ارتباط آیات سوره مبارکه مائده با داستان رجم یهودیان زناکار

ارتباط این آیات با شأن نزول مذکور از چند جهت مورد تردید است:

**یک:** بنظر می رسد از نظر محتوایی، آیات 41 تا 50 سوره مبارکه مائده یک قطعه یا به عبارتی یک پارگراف قرآنی را تشکیل می دهند، همانطور که برخی از مفسرین نیز همین پارگراف بندی را اختیار کرده اند. به عنوان مثال صاحب تفسیر المیزان این آیات را به عنوان یک قطعه قرآنی می آورد و پس از آن می نویسد:

«این آیات دارای اجزایی مرتبط به هم بوده و همه یک زمینه و یک سیاق دارند که از آن بر می آید در باره طائفه ای از اهل کتاب نازل شده که رسول خدا 6 را در پاره ای از احکام تورات و اینکه آیا این حکم از تورات



است و یا نیست حکم قرار داده بودند» (طباطبایی، 1374، ج 5: ص 544).

ایشان در ادامه، شأن نزول مذکور را نیز ذکر کرده و این آیات را مرتبط با آن می‌دانند. ما نیز می‌افزاییم که آیات مزبور، در انسجام بسیار زیبایی، ارتباط ادیان ابراهیمی با یکدیگر، و وحدت ذاتی آنها در احکام و شریعت، و لزوم تبعیت تمامی الهیون از "حکم الله" را بیان می‌کند. لکن اینکه این آیه در شأن داستان رجم زناکاران یهودی توسط پیامبر اکرم 6 نازل شده باشد، با محتوای آیات چندان سازگار نیست. چرا که در آیه 45 که ارتباط لفظی و معنوی تنگاتنگی با ماقبل دارد، حکم تفصیلی قصاص نفس و جرح آمده است.

«وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

(و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخمها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند. و هر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن، کفاره [گناهان] او خواهد بود. و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگراند).

اتفاقاً شأن نزول دیگری نیز در مورد این آیات وارد شده که مربوط به قضیه قصاص است این روایت که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذکر شده و لذا از نظر سندی نیز اعتباری اجمالی دارد قضیه نزاع دو طائفه از یهود را حکایت می‌کند که داوری را نزد رسول خدا 9 می‌برند و حضرت حکم به قصاص می‌نمایند. جالب است که بر خلاف روایت مذکور در مورد رجم یهودین، در انتهای این روایت آمده است که پس از حکم پیامبر اکرم 6 جبرئیل 7 آیات 41 تا 47 سوره مائده را نازل نمود (علی بن ابراهیم قمی، 1404ق، ج 1: ص 168). علاوه بر اینکه در خود این آیات نیز هیچ اشاره ای به زنا یا رجم نشده است لکن به بحث قصاص و وجود حکم آن در تورات تصریح شده است، پس اگر بخواهیم یکی از ایندو را بپذیریم قطعاً موضوع قصاص اولی و متناسب‌تر است.

**دو:** اینکه ادعا می‌شود عبارت «فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ» ناظر بر رجوع یهودیان به پیامبر اسلام 6 و حکم ایشان به رجم زناکاران یهودی است با این عبارت سازگاری ندارد. چرا که «فاحکم بینهم» ظاهر در حکم کردن در مورد نزاع و اختلاف میان مترافعین و فصل خصومت میان آنهاست در حالی که در این داستان دعوا و نزاع توافعی وجود ندارد.

**سه:** پیش از این عرض شد که این آیات به شهادت اسناد تاریخی در آخرین سال حیات مبارک پیامبر گرامی اسلام نازل شده است در حالی که روایات نقل شده در مورد رجم زناکاران یهودی، تاریخ آن را ابتدای ورود پیامبر به مدینه، یا سال چهارم هجرت می‌دانند.

در مجموع عرض می‌شود که آیات مذکوره سازگاری چندانی با قضیه مورد نظر نداشته و نزول آن در شأن این



داستان بعید بنظر می‌رسد.

## (د) استناد به بقاء حکم تورات در اسلام

سخن مستدلین به این آیات این است که بر اساس شأن نزول آیات کریمه، حکم تورات به رجم زناکار نسخ نشده است و در اسلام هم باید به آن عمل شود لکن باید عرض کرد که: در فرض اینکه هر سه مطلبی که به نقد آنها پرداختیم یعنی وجود حکم رجم در تورات، حکم پیامبر اکرم<sup>6</sup> به رجم در مورد دو یهودی، و نزول آیات قرآن در شأن این قضیه، صحیح باشد؛ باز هم ملازمه‌ای با بقاء این حکم در اسلام ندارد و اینکه رسول اکرم<sup>6</sup>، بنا بر نقل این روایت، فرموده‌اند من حکم خدا را زنده کردم، مقصود زنده نمودن حکم مذکور در تورات است کما اینکه قطعاً بسیاری از احکام یهود در دین اسلام منسوخ یا متحول شده‌اند. در این روایات نیز پیامبر اکرم<sup>6</sup> تصریح می‌کنند که بنا بر دین خود یهودیان حکم کرده‌اند و حکم تورات را اجرا کرده‌اند و احتمال اینکه اجرای این حکم صرفاً از این باب صورت گرفته باشد، دلالت این آیه بر حکم رجم در اسلام را زیر سؤال می‌برد.

## مبحث دوم: ادعای وجود آیه رجم در قرآن

در میان روایات مربوط به حکم رجم به مواردی بر می‌خوریم که ادعا می‌کنند در قرآن کریم آیه‌ای در مورد حکم رجم وجود داشته است که قرائت آن منسوخ شده لکن حکمش باقی مانده است! به عنوان مثال شیخ الطائفة طوسی در مقام اثبات وجوب حکم رجم می‌نویسد:

«بر ثیب رجم واجب می‌شود و تمامی فقها قائل به آن هستند. و از خوارج چنین نقل شده که می‌گویند در شریعت ما رجم وجود ندارد چرا که نه در ظاهر قرآن وارد شده است و نه در سنت متواتر. اما دلیل ما اجماع فقهاست و همچنین روایتی که عباد بن صامت از پیامبر<sup>9</sup> نقل نموده است که فرمود: «بگیرید از من؛ خداوند برای ایشان راهی قرار داد؛ [حکم زنا] مرد باکره با زن باکره، صد تازیانه و یکسال تبعید؛ و مرد غیرباکره (ثیب) با زن غیرباکره، صد تازیانه و رجم است.» و اینکه ماعز زنا کرد پس رسول خدا<sup>9</sup> او را رجم نمود؛ و غامدیه را رجم نمود؛ و صحابه بر آن اجماع دارند؛ و از نافع، از ابن عمر روایت شده است که پیامبر<sup>9</sup> دو یهودی را که زنا کرده بودند رجم کردند؛ و از عمر نقل شده است که گفت: «اگر نمی‌ترسیدم که گفته شود عمر چیزی در قرآن اضافه نمود، آیه رجم را در حاشیه مصحف می‌نوشتم که: "الشیخ والشیخه اذا زنیا فارجموهما البته نکالاً من الله"؛ و روایت شده است که علی<sup>7</sup> "شراحه" را روز پنجشنبه تازیانه زد و رو جمعه رجم نمود و فرمود او را بر اساس کتاب خدا تازیانه زد و بر اساس سنت رسول خدا رجم نمودم. پس آن [=حکم رجم] به سنت و اجماع صحابه ثابت شده است» (طوسی، 1407ق، ص 365).

اگرچه این کلام مرحوم شیخ دلالت ندارد بر اینکه ایشان مدعای عمر را حتماً صحیح بدانند، لکن همین که ایشان

این مطلب را نقل نموده و نفی نمی کند جای تأمل و بررسی دارد.

## تأملاتی در مورد این ادعا

اکنون به بررسی ابهامات و اشکالات موجود در این روایاتی می پردازیم که خبر از وجود چنین آیه ای می دهند:

### الف) ادعای نسخ تلاوت

چنانچه گفتیم قائلین به این آیه معتقدند اگرچه این جمله یکی از آیات قرآن است لکن تلاوت آن نسخ شده، یعنی در متن قرآن موجود نیست و دیگر نباید آنرا به عنوان قرآن قرائت نمود اما حکم مستفاد از آن باقی مانده است! عبدالله بن قدامه در کتاب "المغنی" می گوید:

«و حقیقتاً خدای متعال آن را [رجم را] در کتاب خود نازل کرده است و همانا نوشتار آن نسخ شده ولی حکمش باقی است از عمر بن خطاب روایت شده است که: «خداوند تعالی محمد<sup>6</sup> را به حق مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل نمود و در آنچه نازل نمود آیه رجم بود پس آن را خواندم و درک کردم و به خاطر سپردم و رسول خدا<sup>6</sup> رجم نمود و ما نیز بعد او رجم نمودیم پس می ترسم زمانه طوری بگذرد که کسی پیدا شود و بگوید ما رجم را در کتاب خدا نمی یابیم، پس با ترک فریضه ای که خداوند نازل نموده است گمراه شوند پس رجم واجب است بر کسی از مردان و زنان که زنا کند، هنگامی که محصن باشد، اگر بیّنه اقامه شود یا حامله باشد، یا اعتراف کند.» (ابن قدامه، بی تا، ج 10: ص 120).

ابن حزم اندلسی در "المحلی" می گوید:

«سخن کسی که اصلاً معتقد به رجم نیست، نادیده گرفته می شود بخاطر آنکه بر خلاف مطلب ثابت شده از سنت پیامبر خدا<sup>6</sup> است و حقیقتاً قرآن در مورد رجم نازل شده بود ولی لفظ آن نسخ شد و حکمش باقی ماند» (ابن حزم، بی تا، ج 11: ص 235).

سرخی در "اصول السرخسی" آورده است:

«حقیقتاً با روایت عمر ثابت شده است که حکم رجم از جمله آیاتی بوده که در قرآن تلاوت می شده است. و می گوید اگر مردم نمی گفتند که عمر در کتاب خدا چیزی افزود، هر آینه در حاشیه قرآن می نوشتم که: «الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموهما البتّه»؛ پس این حقیقتاً از نوع نسخ قرآن به قرآن است.» (سرخی، 1414ق، ج 2: ص 71).

حتی بزرگانی از شیعه نیز چنین سخنی را بیان نموده اند.

شیخ طوسی؛ در کتاب "العدة فی اصول الفقه" پس از ذکر انواع نسخ در قرآن می گوید:

«نسخ در همه اشکالی که گفتیم اتفاق افتاده است بخاطر اینکه خداوند عدّه یکساله را با عدّه چهار ماه و ده روز

نسخ کرد، و صدقه دادن بخاطر نجوا را نسخ کرد، و ایستادگی یک نفر در برابر ده نفر در هنگام جنگ را نسخ کرد، اگرچه قرائت آیات در همه موارد باقی مانده است. و نسخ تلاوت و باقی ماندن حکم نیز روی داده است بنابر آنچه روایت شده است از آیه رجم که «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة نکالاً من الله» و اینکه این آیه ای است که خداوند در قرآن نازل کرده و حکم آن بدون هیچ اختلافی باقی مانده است. (طوسی، 1417ق، ج 2: ص 516).

مرحوم سید مرتضی نیز در کتاب «الذریعة الی اصول الشریعة» آورده است: «بدان که حکم و تلاوت دو امر تعبیدی اند که پیرو مصلحت اند، و می توانند بنا بر آنچه مصلحت اقتضا کرده، هر دو مورد با هم نسخ شوند، یا در یکی اتفاق افتد و دیگری بماند. مثال نسخ حکم و بقای تلاوت، نسخ حکم عدۀ یکساله زن در مرگ شوهر است و همچنین صدقه دادن در مورد نجوا، مثال نسخ تلاوت و بقای حکم، قطعی و یقینی نیست چون از طریق خبر واحد گزارش شده است و آن روایتی است که می گوید از جمله آیات قرآن این است که: «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة» پس تلاوت این آیه نسخ شده است. (سید مرتضی، 1376، ج 1: ص 428).

لکن این توجیه و توضیح دو اشکال بزرگ دارد:

### 1- ملازمه نسخ تلاوت با تحریف

اگر در قول به نسخ تلاوت تأمل کنیم می بینیم که تفاوت چندانی با ادعای تحریف قرآن به نقیصه ندارد. قرآن یعنی خواندنی؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، 2)، چگونه است که آیه ای جزء این کتاب خواندنی هست ولی نباید آنرا خواند؟ و دقیقاً معلوم نیست کجای آن است؟ و نمی توان ارتباط آن با ماقبل و مابعد را دریافت! آیا اصلاً چیزی که تلاوتش نسخ شده را جایز است که مطالعه نموده و در آن تدبّر نمود و مورد تحلیل و تفسیر قرار داد و در مورد مدلول آن و ناسخ و منسوخ آن اندیشید؟ آیا بالاخره جزء قرآن هست یا نه؟

مرحوم آیه الله خویی در "البیان" می نویسد:

«و مخفی نیست که قول به نسخ تلاوت، عیناً همان قول به تحریف و ساقط نمودن [آیه ای از قرآن] است. (خویی، 1395ق: ص 205).

و مرحوم فاضل لنکرانی درباره این ادعا چنین می گوید:

«با وجود دلایلی چنان محکم و براهینی چنان روشن بر اینکه در قرآن هیچ تحریفی روی نداده است، و آنچه در دست ماست مطابق همان چیزی است که به عنوان قرآن بر رسول اکرم<sup>6</sup> نازل شده است، هیچ جایگاهی برای امثال این روایات باقی نمی ماند.» (فاضل لنکرانی، 1422ق: ص 163).

مرحوم شیخ صدوق در رساله اعتقادات چنین می‌گوید:

«اعتقاد ما بر این است که قرآنی که خداوند تعالی بر پیامبر خود<sup>6</sup> نازل نموده، همین قرآن موجود است که در دست مردم قرار دارد، بدون هیچ زیادت،..... و هر کس به ما نسبت دهد که قرآن را بیش از این می‌دانیم دروغگو است.» (محمد بن علی بن بابویه، 1414ق: ص 84).

بنابر این کلام، خداوند چیز دیگری بر پیامبر اکرم نازل ننموده است و هر چه نازل نموده در قرآنهای ما هست. به هر حال به نظر می‌رسد ادعای وجود چنین آیه‌ای مستلزم قبول تحریف قرآن است و نسخ تلاوت توجیهی است که این اشکال را بر طرف نمی‌کند.

لازم به ذکر است که عدم وقوع تحریف در قرآن کریم از موضوعات مورد اتفاق بین شیعه و سنی است و اگر هم در طول تاریخ قائلانی داشته، شدیداً از سوی علماء و فقهای شریعت، مورد انکار و رد واقع شده است. چنانچه در عصر اخیر وقتی که یک نویسنده مصری بنام "ابن الخطیب" کتابی در تأیید تحریف قرآن نوشت در مصر غوغایی پیا شد دولت مصر به تقاضای دانشگاه الازهر تمامی نسخه‌های کتاب را مصادره کرد.» (معرفت، 1385: ص 388).

## 2- تنافی نسخ تلاوت با مدلول روایات

اشکال دوم این است که بسیاری از روایاتی که حاکی این آیه ادعایی هستند، با توجیه نسخ تلاوت سازگار نیستند و اشاره مستقیم به تحریف قرآن دارند.

در تفسیر در المنثور سیوطی آمده است:

«عبد الرزاق در المصنف روایتی از ابن عباس آورده است که می‌گوید: عمر بن خطاب دستور داد شخصی ندا دهد که نماز همگانی برگزار می‌شود. سپس از منبر بالا رفت و حمد خدا گفت و او را ستود سپس گفت ای مردم از آیه رجم دوری نکنید قطعاً آن آیه‌ای است که در کتاب خدا نازل شده است و ما آن را خواندیم لکن بسیاری از قرآن از دست رفته است.» (سیوطی، [بی تا]، ج 5: ص 179).

همچنین سیوطی می‌گوید:

«ابن مردویه روایتی از حذیفه آورده است که گفت: عمر بن خطاب به من گفت: شما سوره احزاب را چند آیه می‌دانید؟ گفتم 72 یا 73 تا. گفت: آن تقریباً به اندازه سوره بقره بود و در آن آیه رجم وجود داشت.» (همان: ص 180).

عجیب تر از این دو روایتی است که از عایشه نقل شده است.

عایشه می‌گوید:

«حقیقتاً آیه رجم، و آیه ده بار شیر خوردن مردان نازل شده بود. و آنها در مکتوبی، زیر بالین من قرار داشت.

اما هنگامی که رسول خدا<sup>6</sup> رحلت کرد و ما مشغول امور مربوط به فوت او بودیم، یک بز داخل خانه شد و آن را خورد. [!!!] «قزوینی، [بی تا]»، ج 1: ص 626).

و اگر به روایاتی که در ابتدای بحث آوردیم نیز رجوع کنیم، می بینیم کلام عمر بن خطاب نشان می دهد که او معتقد بود این جمله آیه ای از قرآن است که باید در آن نوشته شود. لذا اصلاً معلوم نیست این قول، که تلاوت این آیه نسخ شده از کجا آمده است؟

آیا خود قرآن تلاوت یکی از آیات را نسخ کرده است؟ آیا روایات متواتری از پیامبر اکرم<sup>6</sup> آمده است که دال بر نسخ تلاوت آیه قرآن باشد و ما آن روایات را ندیده ایم؟! آیا زعمای وقت صلاح دیده اند که تلاوت آن نسخ شود؟! یا این قول صرفاً توجیهی است بر کلام ناموزون ناقل آن؟

### (ب) عدم تواتر آیه ادعایی

متنی که به عنوان آیه رجم روایت شده، در نقلهای مختلف، بسیار متفاوت گزارش شده است، تا جایی که یکی از محققین نقل های مختلف از این متن را تا 27 متن مختلف بر شمرده است (قابل، بررسی حکم رجم - قسمت اول). در حالی که ما معتقدیم قرآن تحریف نشده و حتی یک کلمه کمتر یا بیشتر از این نیست و یک کلمه از آن هم جابجا نشده است. این مسأله ناشی از تواتر نقل این کتاب است چنانکه می توان گفت قرآن کریم بزرگترین متن متواتر اسلام است که در حد اعلای تواتر نیز قرار دارد و خداوند خود حافظ آن است که می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، 9).

(ما خود ذکر (قرآن) را نازل کردیم و همانا خود قطعاً نگهبان آنیم)

و می فرماید:

«و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ» (انعام، 115).

(کلام پروردگارت به راستی و درستی تمام و کامل شد و هیچ تبدیل دهنده ای برای کلمات او نخواهد بود)

و می فرماید:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، 42).

(هیچ باطلی بر آن نمی آید نه از پیش رو و نه از پشت سر، فرود آمده از جانب حکیمی ستوده است).

حال اگر نسخ تلاوت آیه ادعایی را هم بخواهیم بپذیریم، چگونه به خود اجازه می دهیم یک جمله غیر متواتر را که این همه در آن اختلاف هست یکی از آیات قرآن بدانیم؟! چقدر مناسب این مقام است آیه شریفه ای که می فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، 82)

آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ حال آنکه اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. چگونه می‌شود که متنی از آیات قرآن باشد، و اینقدر در آن اختلاف باشد؟! چگونه است که صرفاً یک نفر از صحابه اصرار بر وجود آن داشته‌است و ادّعیای خود را حتّی در زمان حیاتش در حالی که خلیفهٔ مسلمین است نتوانسته اثبات کند و بر کرسی بنشانند؟! چرا می‌ترسد که مردم او را متّهم به تحریف نمودن قرآن کنند؟! اگر می‌دانست و چنانچه می‌گفت یقین داشت که این جمله آیه‌ای از قرآن است که آنرا خوانده است و درک کرده است و حفظ کرده است چرا از ترس اتهام مردم قرآن را ناقص گذاشت؟!

### ج) اشکالات ادبی

مهم ترین اشکال آیه ادعایی رجم از منظر ساختار ادبی، این است که بسیار کلام ناموزون و سستی است. یکی از منکرین رجم می‌نویسد:

«آیا هیچ انسان عربی به خود اجازه می‌دهد این عبارت را از لغت عرب بشمار آورد؟ تا چه رسد که آن را هم‌سنگ و هم‌تراز کلام فصیح و بلیغ قرآن بدانند؟! سوگند که چنین نخواهد کرد! قرآن معجزی است که فصحاء و بلغاء عرب، از اینکه سورة کوتاهی مثل آن بیاورند عاجزند. از تو می‌پرسیم، ای کسی که خود را محقّق می‌شماری آیا این جمله را از نصّ کتاب می‌دانی؟» (غروی اصفهانی، 1377: ص 678)

دکتر سید مصطفی محقّق داماد می‌گوید:

«از نظر سبک شناختی این عبارت به هیچ وجه با آیات قرآنی هم‌خوانی ندارد بلکه کاملاً شبیه و حتّی گرت‌برداری از آیات تورات است. این دست عبارات در تورات فروان است: «کسی که با زن دیگری زنا کند... زانی و زانیه البته کشته شوند.» (لاویان، 20:10) و مواردی از این دست.» (محقّق داماد، 1385: ص 49). علاوه بر این، اشکالاتی بر اجزاء آن نیز وارد است که اشکال اصلی را تأیید و تقریب می‌کند. یکی از آنها این است که در گروهی از نقلهای این آیه ادعایی، که اتفاقاً شامل نقل شیعی نیز می‌شود، عبارت «اذا زنی» وجود ندارد و عبارت به این گونه است: «الشیخ و الشیخه فارجموهما البتّه» (محمّد بن علی بن بابویه، پیشین، ج 4: ص 26 و طوسی، 1407ق، ج 2، ص 195).

مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی می‌نویسد:

«و اما از کسی که قائل به نسخ تلاوت آیه رجم است می‌پرسیم وجه دخول فاء در «فارجموهما البتّه» چیست؟ حال آنکه هیچ چیزی که آمدن این فاء را توجیه کند همچون شرط یا مشابه آن وجود ندارد، نه بصورت ظاهر و نه بر وجهی که تقدیر گرفتن آن صحیح باشد، و اما اینکه در کلام خداوند تعالی که می‌فرماید: «الزانیة و الزانی فاجلدوا...»، بر سر خبر فاء آمده است، به این خاطر است که کلمه «اجلدوا» به منزله جزاء برای

صفت «زنا» در مبتداست و «زنا» به منزله شرط است، لکن در اینجا «رجم» جزای شیخوخت و کهنسالی نیست. (فاضل لنکرانی، پیشین: ص 162).

لذا این جمله از نظر قواعد ادبی عرب نیز ضعیف و خطاست.

## (د) اشکال در دلالت

حکمی که در تمامی انواع نقل از آیه ادعایی رجم مشترک است - با تسامح نسبت به قصور دلالت روایاتی که اخیراً عرض شد - این است که «پیرمرد و پیرزن زناکار باید سنگسار شوند».

این در حالی است که جمیع فقهای شیعه و سنی - که شامل تمامی ناقلین و قائلین به آیه رجم نیز می‌شود - شرط وجوب رجم را احصان زناکار قرار داده‌اند و در این مورد تأثیری برای شیخوخت قائل نشده‌اند. به عبارت دیگر مدلول آیه ادعایی رجم چنین است:

«زناکار اگر **پیر** باشد باید سنگسار شود، (چه محصن باشد و چه نباشد).»

ولی حکم فقها چنین است:

«زناکار اگر **محصن** باشد باید سنگسار شود، (چه پیر باشد و چه نباشد).»

پس گویی برای مستدلین به این آیه کافی است که بگویند در قرآن هم سخن از مجازات رجم زناکار به میان آمده است لکن به مدلول آن پایبند نیستند و از بررسی مفاد آن طفره می‌روند. شاید به همین جهت است که صاحب "صحیح بخاری" با اینکه روایات مرتبط با آیه رجم را آورده، ولی هیچ یادی از متن آیه رجم نکرده است (بخاری، 1401ق، ج 8: ص 26). این در حالی است که برخی از همان روایاتی که بخاری آورده است در کتب دیگری همچون، سنن ابن ماجه، مسند احمد، سنن نسائی، سنن بیهقی و سنن دارمی هم نقل شده لکن مشتمل بر متن آیه ادعایی نیز هست. ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

«در روایت بخاری از «و قرأ» تا «البته» افتاده است. و شاید بخاری خودش عمداً آنرا حذف کرده باشد.» (عسقلانی، پیشین، ج 12: ص 127).

## (ه) احتمال اخذ از تورات

چنانچه پیش از این نیز اشاره شد، متن این آیه بسیار مشابه برخی آیات تورات است برخی چنین احتمال داده‌اند که این متن همان چیزی باشد که در تورات زمان پیامبر خدا وجود داشته است و در قضیه حکم پیامبر خدا نسبت به دو زناکار یهودی نقل شده است (محقق داماد، 1385: ص 49) و چه بسا این اشتباه راویان کلام رسول خدا باشد که آیه تورات را آیه قرآن پنداشته‌اند (قابل، بررسی حکم رجم - قسمت چهارم). کما اینکه برخی از منکرین رجم معتقدند



ادعای وجود چنین آیه‌ای در قرآن به انگیزه وارد نمودن حکم رجم در احکام اسلامی از سوی یهود بوده است (غروی اصفهانی، پیشین: ص 665).

البته در آنچه ما از روایات دیدیم این آیه را شخص دیگری غیر از خلیفه دوم از پیامبر خدا 6 نقل نکرده است و اگر هم چنین چیزی باشد و اصولاً قضیه رجم زناکاران یهودی درست باشد، اوست که اشتباه کرده و آیه تورات را بجای آیه قرآن گرفته است!

احتمال دیگر هم آن است که بگوییم نه به اشتباه بلکه عمداً آنرا از تورات اخذ کرده است که موجب شده برخی همین احتمال را زمینه‌ای برای تشکیک در اصل مجازات رجم بدانند لکن این خود بحثی مستقل و مهم است که به راحتی نمی‌توان در مورد آن سخن گفت و باید دقیقاً و با شواهد و مدارک معتبر مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت دانستیم که مرتبط دانستن آیه 41 سوره مبارکه مائده با مجازات رجم احتمالی ضعیف بوده، مؤید گرفتنش بر این حکم هیچ جایگاهی ندارد. نیز به وضوح روشن شد آنچه تحت عنوان آیه رجم، ادعا می‌شود که در قرآن کریم بوده است و تلاوتش نسخ شده ولی حکمش باقی است، از وجوه مختلف دارای ضعف و اشکال بوده، پذیرش آن به عنوان آیه‌ای از قرآن کریم مستلزم پذیرش تحریف قرآن است. علاوه بر اینکه بر فرض پذیرش، دلالت آن بر مقصود مخدوش است. منشأ این ادعای باطل و انگیزه مدعی آن دقیقاً معلوم نیست، لکن در حد گمان می‌توان آن را مأخوذ از متن تورات دانست. اکنون عرض می‌کنیم که عمده آنچه در ادله حکم رجم به قرآن کریم استناد و ارتباط داده شده، همین دو مورد است و با بطلان این دو ادعا می‌توان چنین نتیجه گرفت که قرآن کریم، اگر آنگونه که منکرین رجم ادعا کرده‌اند دلالتی بر نفی این حکم نداشته باشد، لاقلاً در این مورد ساکت است.

### منابع

1. ابن بابویه، محمد بن علی (1413ق)، من لا یحضره الفقیه. ج 4، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
2. ----- (1414ق)، الاعتقادات فی دین الامامیه، چاپ دوم، بیروت، دار المفید.
3. ابن حزم اندلسی (بی تا)، المحلی، ج 11، بیروت، دار الفکر.
4. ابن قدامه، عبدالله (بی تا)، المغنی، ج 10، بیروت، دار الکتب العربی.
5. بخاری، محمد بن اسماعیل (1401ق)، صحیح بخاری، ج 8، بیروت، دارالفکر.
6. ترکشوند، امیرحسین، رجم سنگسار، [1390/12/19] www.baznegari.persianblog.ir.
7. خویی، سید ابوالقاسم (1395ق)، البیان، بیروت، دار الزهراء، چاپ چهارم.

8. سرخسی، ابوبکر (1414ق)، اصول السرخسی، ج 2، بیروت، دار الکتب العلمیه.
9. سیوری، مقداد بن عبدالله (1425ق)، کتر العرفان فی فقه القرآن، ج 2، قم، مرتضوی.
10. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج 5، بیروت، دارالمعرفه
11. طباطبایی، محمد حسین (1374ش)، ترجمه تفسیر المیزان، ج 5، مترجم: محمد حسین موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
12. طبرسی، فضل بن حسن (1360ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، مترجمان: حسین نوری و محمد مفتاح، تهران، فراهانی.
13. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 3، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
14. ----- (1407ق)، الخلاف، ج 5، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
15. ----- (1417ق)، العده فی اصول الفقه، ج 2، قم، محمد تقی علاقه بندیان.
16. ----- (1407ق)، تهذیب الاحکام، ج 8، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
17. عسقلانی، ابن حجر (بی تا)، فتح الباری، ج 12، بیروت، دار المعرفه، چاپ دوم.
18. علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین (1376ش)، الذریعه الی اصول الشریعه، ج 1، تهران، دانشگاه تهران.
19. غروی اصفهانی، سید محمد جواد (1377ش)، فقه استدلالی در مسائل خلاقی، مترجم: سید علی اصغر غروی، تهران، اقبال.
20. فاضل لنکرانی، محمد (1422ق)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار؛
21. قابل، احمد، بررسی حکم رجم - قسمت اول، [1390/12/19]، www.ghabel.net .
22. -----، بررسی حکم رجم - قسمت چهارم، [1390/12/19]، www.ghabel.net .
23. قزوینی، محمد بن یزید (بی تا)، سنن ابن ماجه، ج 1، بیروت، دار الفکر.
24. قمی، علی بن ابراهیم (1404ق)، تفسیر قمی، ج 1، قم، دار الکتب.
25. محقق داماد، سید مصطفی (بهار و تابستان 1385)، مجازات عمل منافی عفت در قرآن، تحقیقات حقوقی 43.
26. معرفت، محمد هادی (1385ش)، علوم قرآنی، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، چاپ هفتم.